

## زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند\*

محمدرضا جلالی نائینی

در اواخر اسفندماه سال ۱۳۶۰ هجری شمسی، در همین تهران در خانه دانشمند ارجمند آقای سید محمد باخدا که خدای او را سلامت بدارد آخرین بار محضر شریف دکتر افشار را درک کردم. در آن مجلس سخن پیرامون چگونگی بسط زبان و ادب فارسی در شبه جزیره هندوستان به میان آمد و به خاطره خوش آن روز و آن ساعت مبارک، مقاله خود را پیرامون همان موضوع قلم‌بند می‌کنم، امید که قابل خواندن باشد.

ایران و هند از روزگاران بس کهن باهم روابط فرهنگی و مذهبی و نژادی و سیاسی و هنری و صنعتی داشته‌اند.

دو ملت آریایی هند و ایران، هر دو خویشاوند و هم‌خون و از یک گوهرند و حتی پیش از آنکه نیاکان این دو قوم آریایی به خاک ایران و هندوستان پای بگذارند، در کنار یکدیگر می‌زیستند و زبان و مذهب و نژاد واحد داشتند و پس از آنکه از محل اولین خود کوچیدند و به سوی سرزمین‌های ایران و هند روی

---

\*. نامواره دکتر محمود افشار، ج ۲ (تهران ۱۳۶۵)، صص ۷۲۹-۷۴۷.

آوردند و هریک در کشوری جداگانه وطن گزیدند، باز در ادبیات مقدس خویش از یکدیگر یاد کردند.

در کتاب *اوستا* نام هند آمده و از شمال هند توصیف‌هایی شده است. کتاب ریگ‌ودا (Rig-Veda) نیز به ایران اشاراتی دارد و در آن کتاب ایرانیان نخست با نام «پرشوه» (Parshavah) و بعد «پرشیکه» (Parshikha) خوانده شده‌اند و «پریتهو پرشوه» (Prithu-Parshavah) مذکور در ریگ‌ودا ظاهراً «پارت‌ها» و پارس‌ها می‌باشند.

به نظر پروفیسور «ویلسون» منظور از کلمه «تیریندیره» (Tirindira) در ودا پسر «پرشوه» (Parshu) و هردو نام ایرانی و تیرداد و پارس است.

خویشاوندی قدیم‌ترین شکل زبان *اوستا* یا زبان (گوش) ریگ‌ودا از جهت ترکیب لغات و املاء و وزن و سبک عمومی شعر بقدری نزدیک است که با استفاده از قوانین آوایی می‌توان قطعات اوستایی را لفظ به لفظ (کلمه به کلمه) به متن ودایی تبدیل کرد.

در دو متن *اوستا* و ریگ‌ودا اصطلاحات بی‌شمار همانندی می‌یابیم که در هردو مکتب فکری به یک معنی و از یک ریشه‌اند. در جدول زیر این همانندی و خویشاوندی به‌خوبی آشکار است:

معنی	متن اوستایی	متن ودایی		
	Yasna	یسنا	Yajna	یجنا
قربانی	Zaotar	زائتر	Hotri	هوتری
موبد	Atharvan	اتھرون	Atharvan	اتھرون
موبد نگاهبان آتش	Haoma	هوما	Soma	سوما
افشرد تخمیر شده گیاه سوما				

کشته	Kastra	خشته	Xastra	سلطنت یا عضو طبقه جنگجویان
سنا	Sena	هائنا	Haena	ارتش
کشپ	Ksapa	خشپ	Xsapa	شب
ایشور	Isvara	ایشون	Isvan	خداوند
اریمان	Aryaman	اپریمان	Airyaman	عضو فرقه یا جمعیت مذهبی
آسورا	Asura	اهورا	Ahura	خدا
هیما	Hima	زیما	Zima	سرد
گیری	Giri	گیری	Gairi	کوه
مردیکه	Mardika	مزدیکه	Murezdika	آمرزیده
رشتی	Rasti	ارشتی	Arsti	(و فرس قدیم): نیزه
پوروه	Purva	پروه	Paurva	پیشین
پرشنه	Prasna	فرشنه	Frasna	پرشن

در میان آریاهای هند و ایران قدیم، اسامی خدایان و ایزدان و شخصیت‌های اساطیری نیز مشابه و یکسان و صفات و کارهایشان غالباً متقارب است؛ مثلاً «میترا» (Mitra)ی مذکور در کتاب ریگ‌ودا، همان «میسرا» (Misra)ی مصطلح اوستایی است. همچنین «یم» (Yama) مذکور در کتاب ریگ‌ودا همان «ییم» (Yima) مرقوم در اوستاست که به زبان فارسی امروز «جم» تلفظ می‌شود و در هردو مکتب فرزند «ویوسونت» (Vivasvant) - در اوستا فرزند (Vivashvant) می‌باشند.

پس از عصر زردشت معنی و مفهوم تعداد معدودی از کلمات در دو زبان تغییر یافته، مثلاً کلمه اوستایی «دایو» (Daeva) که در زبان فرس قدیم (Daiva) و در کتاب «ودا»، «دیو» (Deva) به معنی خدا آمده است نزد آریاهای ایران به معنی «دیو» (موجود شریر و خبیث) است، همان‌گونه که خدای «اندار» (Indra)ی

ودایی در جامعه آریایی ایرانی دیو شریری توصیف شده است. در هردو مکتب غالباً نامهای اساطیری باهم مشابهت دارند چنان که در «ودا»، «اپان نپات» (Apam-Napat) همان «اپام نپات» (Apam-Napat) مسطور در «اوستا» است.

هرگاه ادبیات اوستایی با همان قدمت «ریگ‌ودا» در دست بودی، بیشتر خویشاوندی و نزدیکی میان دو متن اوستایی و ریگ‌ودایی نمودار می‌شود؛ اما متأسفانه بخش اعظم نوشته‌های زردشتی از بین رفته و آنچه هم امروز در دست داریم، بیشتر دستخوش تجدید نظرطلبی زردشتیان واقع شده است.

اکنون به ثبوت رسیده که تمدن دوره «گاتها» (Gathas) تمدن نوین عصر جدیدتری از ایران است که جنبه بسیار قدیمتر آن در بخش «یشت» (Yashts) های کهنه منعکس می‌باشد - به‌ویژه «یشت» هایی که از آسیب تجدیدنظر طلبی زردشتیان مصون مانده و فرهنگی که در اینگونه «یشت» های ایرانی قبل از زردشت منعکس گردیده، مشابه و همانند فرهنگ ودایی است و ثابت می‌کند که زبان قدیم اوستایی و ودایی هردو از یک زبان مادرشاهی قدیمتر منشعب گشته‌اند و اصل و ریشه واحد دارند.

#### برخورد تمدن ایران قدیم با تمدن باستانی هند

پنجاب دروازه عمده‌ای بود که در قدیم و در قرون وسطی، دو تمدن ایران و هند باهم اصطکاک و تلاقی پیدا کردند و هریک از این دو تمدن کهن بر دیگری تأثیر گذاشته است.

آثار تاریخی‌ای که در هندوستان کشف شده مخصوصاً در استان «بیهار» (Vihara = به معنی صومعه، دیر) که در سالهای ۱۸۹۶ و ۱۹۱۲ میلادی از زیر خاک بیرون آمده - متعلق به زمان سلسله «موریا» نشانگر تأثیر هنر و صنعت ایران

در زمان پادشاهی هخامنشیان در هند است. در شهر قدیمی «پاتلی پوتر» (Patali-  
 Putra) که بعد از آن شهر جدید «پتنا» (Patna) در همان جا احداث گردیده است  
 دو تالار بزرگ به اسلوب و طرح تالارهای دوره هخامنشی یکی دارای یکصد  
 ستون و دو دیگر دارای هشتاد ستون سنگی با بقایای ستون‌های صیقلی شده  
 یک پارچه، از زیر خاک بیرون آمده و نشان می‌دهد که هنرمندان و صنعتگران  
 ایرانی دوره هخامنشی، صنعتگران هندی را تعلیم داده‌اند و در سرزمین هند به  
 سبک و رسم و تقلید زمان هخامنشی در ایران این قصور با تغییرات جزئی و  
 ذوق و سلیقه هندی ساخته و پرداخته شده است - همان‌گونه که «تاج‌محل»  
 زیباترین ساختمان تاریخی هند - در دوره پادشاهی شاهجهان در سده یازدهم  
 هجری با همکاری صنعتگران و هنرمندان و معماران ایرانی و هندی بنا گردیده و  
 یک مهندس فرانسوی آن را «روح ایران در کالبد هند» توصیف کرده است.

از این گذشته سی و یک ستون سنگی یک پارچه، متعلق به سده سوم قبل  
 از میلاد مسیح که بر زیر آنها فرامین و وصایای «اشوکا» (Ashoka) امپراطور  
 مشهور هند نقر گردیده و در نواحی مختلف هندوستان برافراشته شده، بی‌شک  
 تقلیدی از ستون‌های یک پارچه سنگی و رسم معمول دوره هخامنشی در شهر  
 بازارگاد - مشهد مرغاب - شناخته شده است.

سیاحان و بازدیدکنندگان غارهای دیدنی «اجانتا» (Ajanta) واقع در  
 شهرستان «اورنگ‌آباد» در دیواره داخلی یکی از غارهای کوههای «آجانتا» - متعلق  
 به تاریخی در حدود سده دوم تا پنجم میلادی - که معابد مذاهب بودایی و چینی  
 و هندو در کنار هم قرار گرفته‌اند و نشانه آن است که در آن عصر به رسم دوره  
 هخامنشی در ایران پیروان هر یک از سه مذهب بومی در هند با آزادی تمام در

کنار یکدیگر مراسم مذهبی خاص خود را برگزار می‌کرده‌اند - یک پرده نقاشی بر روی گچ را می‌نگرند که ایلچی (سفیر) ایران در حضور پادشاه «دکن» دیده می‌شود.

این تصویر بیانگر این حقیقت است که میان دربارهای ایران و هند از عهد باستان روابط سیاسی و فرهنگی وجود داشته و نمایندگان دو کشور به پایتختهای همدیگر رفت و شد می‌کرده‌اند.

اکتشاف دیگر که در زمینه نژادشناسی و فقه‌اللغه، روی داده و رابطه قدیم دو کشور را پیش از هجوم و ورود طوایف آریایی به سرزمین هند و فلات ایران ثابت می‌کند، خویشاوندی زبان طایفه موسوم به «براهویی» (Brahuis) موجود در اراضی مرتفع بلوچستان با لهجه یکی از زبانهای دراویدیان (Dravidians) متکلم در جنوب هندوستان می‌باشد و این امر می‌رساند که اقوام دراویدیان از بلوچستان هنگام هجوم طوایف آریایی به سوی هند و جنوب این شبه جزیره عقب‌نشینی کرده‌اند، ولی طایفه‌ای از آنها در اراضی ارتفاعات بلوچستان همچنان باقی ماندند و زبان قدیم خود را حفظ نموده‌اند.

رسم کتیبه‌نویسی روی سنگها و حجاری غارها نخستین بار در ایران معمول شد؛ زیرا پیش از عصر «اشوکا» در هندوستان این رسم سابقه نداشته، ولی در ایران ابتدا در شهرهای پادشاهان «مد» و سپس در فارس در هزاره قبل از میلاد مسیح، غارهایی در دل کوهها تعبیه شد که در اندرون آنها ستونهای سنگی برافراشته‌اند. این رسم را «اشوکا» در ۲۵۰ سال قبل از میلاد در کوههای «گایا» (Gaya) - واقع شده در استان بیهار - عیناً تقلید کرده در صورتی که «داریوش»

سنگ‌نوشته «بیستون» را در حدود ۵۱۸ سال قبل از میلاد مسیح نقر کرده است.<sup>۱</sup> در کتاب «کشف هند» (Discovery of India) تألیف «جواهر لعل نهرو» پیرامون نفوذ گسترده ایرانیان در هندوستان، در اعصار مختلف چنین نوشته شده است:

«در میان ملل و نژادهای بسیار که با هندوستان تماس داشتند و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند قدیمترین و بادوام‌ترین آن همه، ایرانیان می‌باشند».

در دوره هخامنشی - به‌ویژه در زمان کوروش کبیر و داریوش، تماس میان ایران و هند بیشتر است. کوروش در زمان سلطنت خود، حدود ایران را تا کابل و سند گسترش داد و داریوش قلمرو امپراطوری خویش را تا حوالی نواحی شمالی هند پیش برد و بخش پنجاب غربی و شاید پنجاب شمالی را هم متصرف شد. در تاریخ هند آن دوران را، «دوران زردشتی» می‌نامند؛ زیرا نفوذ آیین زردشت در آن زمان در هندوستان زیاد بوده است.

بنابراین دین زردشتی در هندوستان قرن‌ها پیش از میلاد مسیح و قبل از پدیده اسلام نفوذ یافت و همراه خود فرهنگ و تمدن ایران دوره هخامنشی را به آن کشور برد و این اندیشه که زردشتیان بعد از حمله تازیان به ایران و نفوذ اسلام در این کشور به هند رفته‌اند، ظاهراً درست نیست. شاید پس از ظهور اسلام هم دسته‌ای از ایشان به هند رفته باشند اما دلیل ظاهری ندارد.

در عهد داریوش استان هندی امپراطوری او از غالب نواحی دیگر کشورش پرثروت و پر نعمت و پر جمعیت‌تر توصیف شده است و رعایای ایرانی

۱. سرزمین هند، تألیف شادروان استاد علی‌اصغر حکمت، چاپ تهران، سال ۱۳۳۷ هجری شمسی.

و هندی وی باهم ارتباط نزدیک داشتند.

در حجاری‌های تخت جمشید، نشان داده شده که سربازان هندی در برخی از جنگهای پادشاهان هخامنشی شرکت داشتند و بی‌شک در فتوحات آنان سهمیم بودند.

از این گذشته، میان طرحها و نقوش و شهرهای آن زمان ایران و هند شباهت و همانندی بسیار وجود داشته است.

این نکته هم یادآور می‌شود که شواهد و قراین مسلمی در دست است که بین مردم هند و ایران حتی در دوره قبل از هجوم طویف آریایی تماس‌هایی برقرار بوده است.

در همه این ادوار چنان که قبلاً باز نموده شد پنجاب جای اصطکاک دو تمدن ایران و هند شناخته می‌شود و در آنجا علوم و فنون میان مردم این دو کشور مبادله می‌شده است. نتیجه و ثمره این اختلاط فکر بی‌اندازه جالب است. زیرا نشان می‌دهد که فکر آدمی تا چه اندازه در قبال انگیزه‌هایی که از اصطکاک فرهنگ‌های مختلف برمی‌خیزد، تأثیرپذیر می‌باشد.

در دوران ایران اسلامی نفوذ زبان و ادب و تمدن ایران که موضوع بحث ماست، در هند هم وسیع‌تر و هم عمیق‌تر بوده است.

از آنجا که اسلام از طریق ایران به هند راه یافت و ایرانیان ناقل آن بودند، همراه دین اسلام، تمدن و زبان و ادبیات فارسی و آداب و رسوم ایرانی نیز به شبه جزیره هند وارد شد. زبان فارسی در مذاق اهل هند شیرین و دلنشین واقع گردید و طی چند قرن به تدریج در سراسر هندوستان ریشه دوانید تا در سده دهم هجری واسطه تفاهم میان جماعات مختلف هند شد و به همین جهت اکبرشاه که



پادشاهی فرهنگ‌دوست و تیزبین و مآل‌اندیش بود، زبان فارسی را زبان رسمی اعلام فرمود و هر جا دانشمندی و هنرمندی و صنعتگری سراغ داشت او را به دربار خویش جلب کرد و در حدود پنجاه سال دربار هند از حیث کثرت دانشمندان و هنرمندان و صنعتگران و مترجمان رونق و اعتبار درخشانی پیدا کرد و پس از وی جانشینانش تاحدودی در بسط زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی کوشیدند. قبلاً باید گفت هنوز سده اول هجری به پایان نرسیده بود که مسلمانان از دو معبر، یکی از ساحل «مالابار» و دو دیگر از راه دره سند وارد هندوستان شدند و این دو نقطه به منزله سر پل‌ی بود که در خاک هندوستان به دست آوردند و زبان فارسی را به آن سرزمین سوغات بردند.

بیشتر سپاهیان محمد بن قاسم ثقفی که از طرف حجاج بن یوسف مأمور فتح دره سند شد، از نواحی استان فارس و بنادر خلیج فارس جمع‌آوری شدند. زبان فارسی، زبان مادری ایشان بود. این سربازان نخستین دسته‌ای به‌شمار می‌روند که بذر زبان و فرهنگ ایرانی را در حوزه دره سند کاشتند و آن را آبیاری کردند. همچنین غالب بازرگانان مسلمانی که در سواحل «مالابار» پیاده شدند، به زبان و ادب فارسی و تازی آشنایی داشتند و بسان سپاهیان فارسی زبان محمد بن قاسم حامل و ناقل زبان فارسی شناخته می‌شوند. اما باید دانست که تسخیر اراضی کوهستانی جنوب کوه‌های هندوکش از جانب مسلمانان، محدود به قلمرو بالنسبه کوچکی بود تا آنکه یعقوب بن لیث صفاری شهر کابل را بگشود و او نخستین امیر مسلمانی می‌باشد که به آن شهر فرماندار مسلمان فرستاد و راه برای بسط تمدن و زبان و ادب فارسی به سوی دروازه اصلی هند باز شد.

در عصر سامانیان نیز حکام مسلمان به کابل اعزام شدند و چون نوبت به

سبکتکین، غلام ترکی که به سرداری رسید و پس از آن به سلطنت و «غزنه» را مقرر پادشاهی خود قرار داد و سلسله غزنویان را بنیاد نهاد، درصدد برآمد قلمرو حکمرانی خود را توسعه بخشد. از این رو در سال ۹۹۱ میلادی به مرزهای هند حمله ور شد ولی پیشرفت چندانی نکرد تا بعد از مرگش پسرش محمود که جوان ۲۶ ساله‌ای بود و سری پرشور و متعصب و جاه‌طلب داشت در اندیشه فتح هندوستان فرو رفت و در سنه ۱۰۰۱ به سوی هند تاخت و نخست پیشاور را فتح کرد و لشکریان جی پال پادشاه راجپوت را درهم شکست و خود او را به اسارت گرفت و تا پنجاب پیش رفت و تا سال ۱۰۳۰ میلادی (۴۲۱ هجری) ۱۶ یا ۱۷ بار به خاک هندوستان لشکر کشید و قسمت اعظم شمال غربی را از کشمیر گرفته تا متهورا و مولتان و گجرات و اجمیر و کاتھیواور و شهر و معبد مشهور «سومناث» (Soma-Natha) و غیر آنها را در زیر سم ستوران خود پیمود و خرابی و ویرانی بسیاری به جای گذاشت ولی از تمام متصرفات و نواحی مفتوحه خویش پس از مرگ فقط پنجاب و سند در دست جانشینانش باقی ماند تا آنکه شهاب‌الدین محمد غوری در سنه ۵۸۳ هجری آن قسمت را هم تصرف کرد و سلطنت غزنویان را بکلی برانداخت و خود جایگزین آنان شد و به‌علاوه دهلی و نواحی دیگری از هند را تسخیر کرد و سلطنت ثابتی بنیاد نهاد.

قطب‌الدین محمد ایبک سردار ترک که همراه شهاب‌الدین به هند تاخته بود، مهاراجه‌های راجپورت را نیز شکست داد و شهرهای اجمیر و دهلی و بنارس و گوالیار و اکثر حوزه آباد شمال رودخانه گنگ را به تصرف درآورد و پس از درگذشت شاه غوری، خود به تخت سلطنت نشست و نخستین سلسله پادشاهی ممالیک را در دهلی تأسیس نمود که در حدود هشتاد سال (۱۲۰۶-)

۱۲۹۰م) در شمال هندوستان سلطنت کردند. از آثار زمان فرمانروایی قطب‌الدین ایبک، بنای مسجد «قبة الاسلام» در دهلی است که پس از وی دامادش «التمش» و بعد او علاء‌الدین خلجی آن را توسعه دادند و «منار قطب» که از جمله آثار تاریخی هند می‌باشد به یادبود فتح دهلی در گوشه‌ای از آن مسجد بنا گردید. غیاث‌الدین بلبن (۱۲۲۶م) یکی از شاهان همین خانواده، بنگال را بگرفت و برخی از امیران و سلاطینی که از ماوراء‌النهر و ایران از جلو سپاهیان مغولان گریخته بودند، بدو پناهنده شدند و از آنان به‌خوبی نگاهداری فرمود.

امیر خسرو دهلوی شاعر نامدار پارسی‌گوی هند از جمله مداحان اوست و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ هم در غزلی سلطان غیاث‌الدین را ستوده است. هر بخشی از خاک هندوستان که به تصرف هریک از امراء و سلاطین مسلمان ترک و افغان و تاتار تبار درمی‌آمد، در قفای ایشان دانشمندان و ادیبان و مبلغان اسلامی و شاعران و صوفیان و هنرمندان و صنعتگران و بازرگانان ایرانی، بدان صوب روی می‌آوردند و با خود تمدن و زبان و فرهنگ ایران را سوغات می‌بردند و متقابلاً تمدن و ادب و فرهنگ هند در آنان اثر می‌گذاشت و رفته رفته تمدن ایران دوره اسلامی با تمدن هندی مثل شیر و شکر درهم آمیخت و تمدن و فرهنگی مشترک به وجود آمد که دامنه آن از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب هندوستان امتداد پیدا کرد.

از سده پنجم به بعد، برخی از دانشوران و محققان ایرانی که به هند رفتند تحت تأثیر فرهنگ و فلسفه و ادب هند واقع شدند و تألیفاتی فراهم آوردند که ارزنده‌ترین آن آثار، از آن ابوریحان محمد بیرونی می‌باشد. بیرونی همراه سلطان محمود غزنوی به هند رفت و کتاب معروف و مهم «تحقیق ماللهند» نتیجه سفر یا

سفرهایی است که به آن شبه‌جزیره کرده، و در بازگشت در سنه ۴۲۱ ه آن را تألیف فرمود. این دانشمند نه تنها معرف فلسفه و ادب و سنن و تمدن قدیم هند است؛ بلکه معلم تاریخ‌نویسی در هندوستان نیز شناخته می‌شود.

از سال ۳۸۷ هجری (۹۹۷ میلادی) که سلطان محمود به هندوستان تاخت تا سال ۱۵۲۶ میلادی که ظهیرالدین محمد بابر (نییره تیمور لنگ) به سرزمین هند حمله برد و شهر دهلی را بگشود و آخرین پادشاه «لودی» را مغلوب ساخت بالغ بر ۵۳۰ سال می‌شود، در این مدت تمدن ایران و زبان فارسی در قسمت‌های وسیعی از سرزمین هند نفوذ یافت و کاروان علماء و دانشوران و ادیبان و شاعران و صوفیان و هنرمندان و طبیبان و سوداگران بدان شبه‌جزیره شتافتند و پادشاهان و امرای مسلمان، آنان را در کنف حمایت خود قرار دادند و هریک به سهم خویش در بسط تمدن ایران دوره اسلامی و زبان فارسی که زبان مذهب و ادب شناخته شد، کوشیدند. ثمره هجوم مهاجرت اهل دانش و ادب به دربار سلاطین مسلمان هند آن شد که در سده ششم هجری در بین سنوات ۵۴۰-۵۳۸ ه زبان فارسی تا بدان جا رشد و نمو پیدا کرد که لاهور مرکز نشر ادب و زبان فارسی شناخته شد و ابوالمعالی نصرالله منشی در دربار سلطان بهرام‌شاه غزنوی کتاب کلیله و دمنه (کرتک دمنک) را که روزبه پسر دادویه معروف به عبدالله بن المقفع - دانشمند ایرانی - از زبان پهلوی به تازی نقل کرده بود، بر مبنای ترجمه عربی با کمال استادی و فصاحت و بلاغت به زبان فارسی برگرداند و صحیح‌ترین نشر فارسی در لاهور نگارش یافت و بعد از آن هیچ‌یک از نثرنویسان فارسی مگر شیخ بزرگوار سعدی شیرازی نتوانست قلم را در میدان فصاحت و بلاغت و جزالت چنو به حرکت درآورد.

در روزگار سلطنت بهرام‌شاه عده‌ای - ولو معدود - در لاهور می‌زیستند که این ترجمه را می‌خواندند و می‌فهمیدند و ارزش آن را می‌شناختند و در ردیف صاحب ترجمه قرار می‌گرفتند و ابوالمعالی در مفتوح ترجمه کیلیه و دمنه نام برخی از آنان را برده است. به علاوه پادشاه وقت یعنی بهرام‌شاه که اصلاً ترک‌تبار بود، انشای ابوالمعالی را نیک دریافته و شیوه نگارش وی را پسندیده و مترجم را به انجام دادن این خدمت ادبی و علمی تشویق و ترغیب فرموده است. به عبارت دیگر محیط و جو ادبی و نضج زبان فارسی در دربار لاهور به مرتبه‌ای ترقی و تعالی یافته بود که انشای ابوالمعالی معرف آن می‌تواند باشد.

درست است که نیای چهارم نصرالله از شیراز است و خود او متولد شده و نشو و نما یافته غزنین و مقیم لاهور؛ ولی سخن اینجاست که لاهور پایگاه زبان و ادب فارسی شده بود و قدر و منزلت ابوالمعالی را می‌دانست و در عصری مترجم ما می‌زیست که امکان پیدا کرد بهترین نمونه نثر فارسی را در دسترس معاصران و آیندگان و دانشمندان قرنهای بعد قرار دهد.

ابوالمعالی در مقدمه ترجمه فارسی کیلیه و دمنه می‌نویسد:

«چون ترجمه قسمتی از این کتاب پرداخته گشت، ذکر آن به سمع بهرام شاه رسید و جزوی چند به عزّ تأمل عالی مشرف شد از آنجا که کمال سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه است، آن را پسندیده داشت و شرف احماد و ارتضا ارزانی فرمود و مثالی رسانیدند مبنی بر ابواب کرامت و عاطفت که هم بر این سیاق بیاید پرداخت و دیباچه را با القاب مجلس ما مطرز گردانید.»

عبارات بالا تا آنجا که مربوط به بهرام‌شاه است هرگاه نوعی تعارف توأم با احترام تعبیر شود، این حقیقت روشن می‌گردد که بهرام‌شاه به زبان فارسی تکلم

می‌کرده است و فارسی می‌دانسته است و نویسندگان و شاعران و علمای فارسی‌زبان را در دربار خود گرد می‌آورده و کاتبان و دبیران دارالانشای او فرامین و نامه‌های دربارش را به زبان فارسی می‌نوشتند زیرا در آن عصر زبان فارسی در هند زبان ادب و دانش و معرفت و مذهب بود و همه فرامین به خط و زبان فارسی تویع می‌شد و دانشمندان و نویسندگان مورد تکریم و احترام واقع می‌شدند.

از این گذشته بنا بر تصریح نصرالله منشی در سده ششم هجری «رغبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته و آن حکم و مواعظ (مسطور در کلیله و دمنه) مهجور مانده بود بلکه مدروس شده، بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید» تا «این کتاب را که زبده چند هزار ساله است، احیایی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند».<sup>۲</sup>

این قطعه از عبارات ابوالمعالی دو امر مهم را در تاریخ ثابت می‌کند، یکی آنکه در سده ششم رغبت مردمان از مطالعه کتابهای تازی قاصر مانده و دو دیگر اینکه زبان همگان فهم زبان فارسی بوده یعنی زبان تازی را در آن عصر کمتر مردمان درک می‌کردند ولی زبان فارسی را همه می‌فهمیدند و از این جهت ابوالمعالی ترجمه عربی کتاب کلیله و دمنه را به فارسی، همت خود قرار داد تا مردم بتوانند از اندرزها و پندهای آن برخوردار شوند.

با استقرار حکومت و سلطنت گورکانیان در هند زبان و ادب فارسی وسعت و نفوذ بیشتر پیدا کرد و نویسندگان هندی و فارسی به‌کار تألیف و

۲. کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح شادروان استاد مجتبی مینوی طهرانی، چاپ دوم، صفحه ۲۵، سال ۱۳۴۵ هجری شمسی.

ترجمه پرداختند. مخصوصاً در زمان سلطنت اکبرشاه دربارش مجمع فضلاء و دانشمندان و کتاب و سخن‌گویان و مؤلفان و مترجمان و هنرمندان بود و هرجا عالمی بزرگ و شاعری نامدار و نویسنده و مترجمی وارد پیدا می‌گشت، بدانجا جلب می‌شد و در زمره دانشوران دربار اکبر درمی‌آمد و در این دوره است که زبان فارسی زبان رسمی اعلام گردید.

برای ثبوت عمق تأثیر زبان و ادب فارسی در هندوستان، کافی است بدانیم که در طول پنج قرن همه رهبران و پیشوایان نهضت «بهکتی» Bhakti در سرزمین هندوستان تحت تأثیر اسلام و زبان فارسی واقع شدند و در سرودهای عرفانی خود به منظور برانگیختن شور و غلیان شوق و عشق الهی در میان طبقات و جماعات مختلف، به کلمات و اصطلاحات زبان فارسی که در هند زبان عرفان شناخته شده بود، دست یازیدند و نمونه زنده و برجسته این گونه ادبیات مردمی عرفانی و مذهبی را در گفتارهای «نام دیو» و «کبیر» و گویندگان مسلمان و هندو و سیک در کتاب «آدی گرنث» Adi-granth به‌خوبی می‌توان یافت.

سرایندگان سرودها در اشعار و گفتار مردمی و مذهبی خویش واژه‌های فارسی و عربی را به‌طور شکسته و ریخته همان‌گونه که مکالمه می‌شده است، به‌کار برده‌اند، و سراسر ترکیبی از واژه‌های شکسته فارسی و عربی و زبانهای جدید هند است.

با انقراض سلطنت گورکانیان و تسلط و نفوذ مستقیم و فعال انگلستان در خاک هندوستان قهراً زبان انگلیسی به‌تدریج جایگزین زبان فارسی گردید و این میراث مشترک هند و ایران در طی یک قرن مدروس و فراموش شد و زبانی که هشت قرن واسطه تفاهم جماعت گونه‌گونه در این شبه‌جزیره بود مهجور گردید

و وقتی ملت هند استقلال خود را باز یافت، جز در میان عده معدودی از دانشوران نسل قدیم، دیگران زبان فارسی را فراموش کرده بودند. آخرین شاعر و فیلسوف بزرگ فارسی‌زبان شبه‌قاره هند، دکتر محمداقبال لاهوری است و پس از او هیچ‌یک از طوطیان پارسی‌گوی هندوستان نتوانست به شیرینی سخنان امیرخسرو و بیدل و حسن و اقبال و امثال آنان شکرشکنی کند.

در مدتی که هندوستان رسماً جزء متصرفات و مستعمرات بریتانیا بود، میان ایران و هند رابطه سیاسی مستقیم وجود نداشت، اما روابط بازرگانی و داد و ستد تجاری باقی بود، و فقط یک قرارداد در این مدت تنظیم شده که جزو اسناد ملی هند در دهلی مضبوط و موجود است و مورخان و ارباب تحقیق می‌توانند بدان مراجعه کنند و از مضمون و منطوق آن نسخه بردارند.

\*

در سال ۱۹۴۷ که مردمان هندوستان استقلال خود را باز یافتند، دولت ایران اولین کشوری بود که با شعف و خوشحالی فراوان به زعمای استقلال‌طلب آن کشور تبریک گفت و استقلال هند و پاکستان را به رسمیت شناخت و در پاسخ تلگرام شناسایی مرحوم احمد قوام (قوام‌السلطنه) نخست‌وزیر وقت ایران، شادروان جواهر لعل نهرو نخست‌وزیر هند به سخن شمس‌الدین محمد حافظ استناد جست و سرخط جواب، بدین بیت غزلسرای شیراز دهلی به تهران رسید:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

پس از آنکه میان ایران و هند نمایندگان سیاسی مبادله گشت و قراردادهایی تنظیم و امضاء شد در کشورهای ایران و هند و پاکستان در



دانشگاهها، کرسی‌های هندشناسی و ایران‌شناسی به وجود آمد و استادان زبان و ادب هردو فرهنگ، در سه کشور مذکور به فعالیت فرهنگی و ادبی پرداختند. امیدواریم در آینده وارثان امیرخسرو و بیدل و اقبال زبان و ادب فارسی را که اهل هند در قرون گذشته یکی از زبانهای خود می‌دانستند و می‌شناختند، حفظ و حراست و احیا کنند تا این وسیله ارتباط فکری و معنوی و قلبی که چند هزار سال از عهد قدیم تا دوران قرون وسطی و عصر جدید میان ایران و هند به‌طور مستمر برقرار بود، همچنان باقی و محفوظ و جاوید بماند.

\*

در پایان باز درود بسیار نثار روان پاک و بزرگ دکتر محمود افشار که در طول ایام حیات خود، یکی از پرچمداران و نگهبانان صدیق تمدن و زبان و ادب ایران در قلمرو تاریخی آن بود.